



شتر و روباه

گنجینه ۱۳

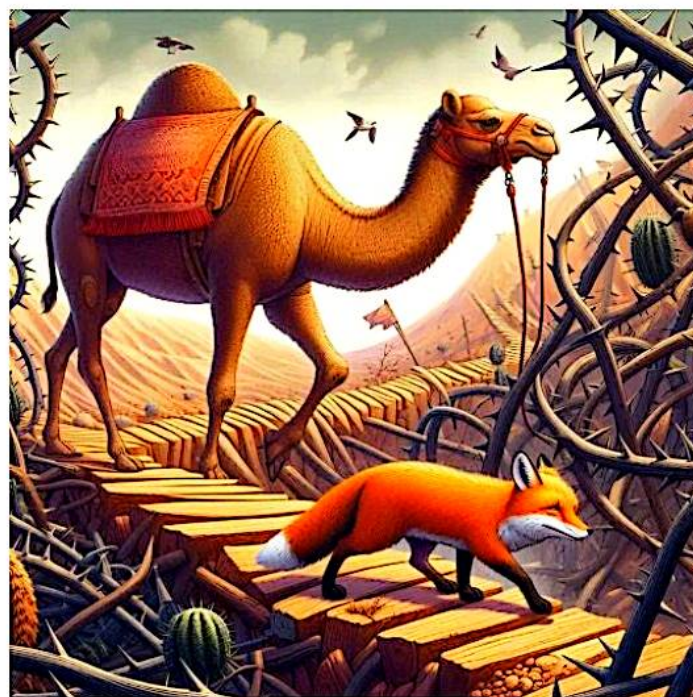


در زمان‌های قدیم، در میان دشت‌های وسیع و سبز، شتر و روباهی در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند. شتر بزرگ و نیرومند بود و به خاطر قدرتش در صحرا شهرت داشت. او با سرعت و قدرت بی‌نظیرش توانسته بود در شرایط دشوار به خوبی از خود دفاع کند. روباه باهوش و زیرک، به خاطر تیزی و فریبکاری‌اش شناخته شده بود. هرچند که این دو حیوان به ظاهر بسیار متفاوت بودند، اما روابط دوستانه‌ای میان آن‌ها برقرار بود. شتر و روباه، به رغم تفاوت‌های شخصیتی و رفتارهایشان، به یکدیگر نزدیک بودند و از آنجا که هر کدام از دیگری درسی آموخته بود، به روابطشان ادامه می‌دادند. شتر به دلیل قدرتش و روباه به خاطر زیرکی‌اش، دوستی قوی و پایداری را شکل داده بودند.

یک روز، وقتی که آفتاب به شدت می‌درخشید و گرمای آن دشت را به داغی کشانده بود، روباه به سمت شتر آمد و گفت: "ای دوست، من نظر هزار و سیصد حیوان دشت را پرسیدم. از بین آن‌ها هفتصد و پنجاه حیوان گفتند که بهتر است ما از این دشت برویم و خودمان را از بی‌آبی نجات دهیم. من راهی پیدا کردم که می‌تواند ما را از این گرمای طاقت‌فرسا نجات دهد و به مقصدی بهتر برساند. اگر با من بیایی، به تو ثابت می‌کنم که چقدر این نقشه مفید است." شتر، با اعتماد به روباه و دوستی‌اش، بدون هیچ سوالی تصمیم گرفت که به نقشه او عمل کند.

او در نظر داشت که روباه همیشه به خوبی به او مشاوره داده است و به همین دلیل، آماده بود تا با او همراهی کند. روباه، شتر را به سمت مسیر جدیدی هدایت کرد. مسیری که به‌ظاهر کوتاه‌تر و سریع‌تر به نظر می‌رسید، اما در واقع، مسیر پیچیده و پرخطر بود.

شتر، به دلیل اعتمادش به روباه، بدون شکایت و اعتراض به دنبال او حرکت کرد. مسیر جدید به شدت دشوار و پر از موانع بود. مسیر پر از سنگ‌های بزرگ، درختان خشک و گیاهان خاردار بود که حرکت شتر را به شدت سخت کرده بود.



شتر بزرگ و نیرومند، که به راحتی می‌توانست از موانع عبور کند، در این مسیر دچار مشکل شد و به زحمت ادامه داد. روباه که به خوبی از توانایی‌های شتر آگاه بود، از فرصت استفاده کرد و به او گفت: "ای دوست، چقدر ناتوان به نظر می‌آیی! این مسیر کوتاه و ساده است، اما به نظر می‌رسد که تو نمی‌توانی از آن عبور کنی."

شتر با اینکه از تمسخر روباه ناراحت شده بود، به خاطر دوستی و اعتمادش به او، به تلاش خود ادامه داد. او به قدرت و توانایی‌هایش اعتماد داشت و می‌دانست که می‌تواند بر این مشکلات غلبه کند. در میان این مسیر دشوار، شتر به تدریج توانست از موانع عبور کند و به سمت مقصد نزدیک شود.

او با تلاش و صبر بسیار به جلو رفت و توانست به نقطه‌ای امن برسد. این نقطه، به مراتب راحت‌تر و خوشایندتر از مسیری بود که او از آن عبور کرده بود. روباه، که نتوانسته بود شتر را فریب دهد و به نقشه‌اش عمل کند، با نگرانی و پشیمانی به شتر پیوست. او به شتر گفت: "ای دوست، من اشتباه کرده‌ام. من تنها سعی کردم تو را آزمایش کنم و از اشتباهاتم درس گرفته‌ام. من به تو قول می‌دهم که هرگز به تو آسیب نرسانم و همیشه در کنار تو باشم."

شتر، با اینکه از رفتار روباه دلخور شده بود، به خاطر دوستی قدیمی‌اش و به خاطر درک کردن اینکه روباه از اشتباهاتش درس گرفته است، او را عفو کرد و به دوستی‌شان ادامه داد.

این داستان، به ما یادآوری می‌کند که حتی زمانی که دوستان نزدیکمان به اشتباه می‌افتند، باید با بخشش و درک به آن‌ها فرصت جدیدی برای اصلاح و بهبود بدهیم. همچنین، نشان می‌دهد که چگونه می‌توان با اعتماد به نفس و صبر به مشکلات فائق آمد و از نقشه‌های فریبکارانه جلوگیری کرد.

با توجه به متن، به سوالات زیر پاسخ دهید.

۱. شتر و روباه در کجا زندگی می کردند؟

۲. روباه چه نقشه‌ای برای شتر کشید؟

۳. چگونه شتر با مسیر پرخطر مقابله کرد؟

۴. پس از عبور از مسیر پرخطر، روباه چه کرد؟

۵. پیام اصلی داستان چیست؟

۶. چرا شتر به دوستی با روباه ادامه داد؟

۷. چند درصد حیوانات به رفتن از دشت پاسخ مثبت داده بودند؟

(استفاده از ماشین حساب مجاز است)

۸. شتر چه ویژگی هایی داشت؟

۹. علت بی آبی دشت چه بود؟